

علت فرصت‌طلبی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا

مرتضی یگانه، تارنمای همّت

بیاید از مشتهایی از خروار آغاز کنیم: ۹ ژوئن ۲۰۱۰، قطعنامه‌ی ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران تصویب شد. این قطعنامه‌ی امپریالیستی، چهارمین قطعنامه‌ی تحریمی شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران و برنامه‌ی هسته‌ای آن بود و محدودیت‌های شدید بین‌المللی را به ایران تحمیل می‌کرد. روسیه و چین به‌عنوان دو عضو دائم شورای امنیت با برخورداری از حق وتو، به این قطعنامه رأی مثبت دادند. متعاقب این قطعنامه، شدیدترین فشارهای تحریمی با هدف فروپاشی اقتصاد ایران و استحاله یا تغییر «رژیم»، توسط آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا علیه ایران کلید زده شد. این مرحله‌ای از تهاجم امپریالیستی آمریکا علیه یک دولت خارج از مدار آن (یعنی ایران) بود که می‌توانست توان و امکانات بیشتری به آمریکا برای تهاجم به سایر دولت‌های خارج از مدار آن، از جمله روسیه و چین، بدهد و اقتصاد و جامعه‌ی ایران را به یک موش آزمایشگاهی برای آزمون کارایی تحریم‌های «فلج‌کننده‌ی» دولت آمریکا تبدیل کند. چرا روسیه و چین که در بلوک قدرت تحت رهبری آمریکا قرار نداشتند و ندارند، با رأی خود در شورای امنیت عملاً با این تهاجم همراهی کردند؟

در ۱۷ مارس ۲۰۱۱، قطعنامه‌ی امپریالیستی ۱۹۷۳ شورای امنیت سازمان ملل که مجوز ایجاد منطقه‌ی پرواز ممنوع بر فراز لیبی را می‌داد، تصویب شد. این قطعنامه سریعاً به مقدمه‌ی حمله‌ی ناتو به لیبی تبدیل شد. روسیه، چین، آلمان، برزیل و هند به این قطعنامه رأی ممتنع دادند. رأی ممتنع در شورای امنیت عملاً به‌معنای همراهی با یک قطعنامه است

و طبق رویه‌ی شورای امنیت، به فرض محال حتی اگر ۱۵ عضو این شورا هم به قطعنامه‌ای رأی ممتنع دهند، آن قطعنامه تصویب می‌شود. رأی ممتنع آلمان، برزیل و هند با توجه به گرایش بین‌المللی آن‌ها نیازمند توضیح چندانی نیست؛ اما چرا روسیه و چین با این قطعنامه‌ی امپریالیستی همراهی کردند؟

۲۵ فوریه‌ی ۲۰۲۲، چین به پیش‌نویس قطعنامه‌ی تدوین شده توسط آمریکا که از روسیه می‌خواست تا «فوراً استفاده از زور علیه اوکراین را متوقف کند و فوراً، کاملاً و غیرمشروط، تمام نیروهای نظامی خود را از قلمروی اوکراین و مرزهای به‌لحاظ بین‌المللی به رسمیت شناخته شده‌ی آن خارج سازد»، رأی ممتنع داد. **رویتزر** همان روز گزارش داد که آمریکا رأی‌گیری را دو ساعت به عقب انداخت تا از طریق مذاکره، چین را مجاب کند که رأی ممتنع بدهد. در واقع، کسب بی‌طرفی عملی چین در بحرانی که در نتیجه‌ی تهاجم بی‌حد و حصر آمریکا و ناتو رقم خورده است، تنها دو ساعت از آمریکا زمان گرفت! در شرایطی که تهاجم آمریکا به روسیه می‌تواند مقدمه‌ای برای تهاجم شدید این کشور به چین در آینده باشد، دلیل این رفتار چین چه بود؟

۲۸ فوریه‌ی ۲۰۲۲، روسیه در حالی که در جنگ با اوکراین است و آمریکا این کشور را تحت تهاجم شدید قرار داده، به قطعنامه‌ی ۲۶۲۴ شورای امنیت سازمان ملل در خصوص تمدید و تشدید تحریم‌های تسلیحاتی یمن تحت محاصره و تجاوز نظامی وحشیانه رأی مثبت داد. این قطعنامه، برای نخستین بار انصارالله یمن را در فهرست گروه‌های تروریستی شورای امنیت قرار داد. روسیه به نسخه‌ی کمترافراطی این قطعنامه (یعنی قطعنامه‌ی ۲۲۱۶) در سال ۲۰۱۵ رأی ممتنع داده بود و حالا در حالی که تحت تهاجم شدید آمریکا قرار داشت، رأی ممتنع پیشین خود را به رأی مثبت تغییر می‌داد! چین نیز به این قطعنامه رأی مثبت داد

۱- تحلیل جنگ اوکراین در نوشته‌ی **ریشه و پامه** **علی جنگ اوکراین در تلخ** **علی همت** ارائه شده است.

و تنها مکزیک، ایرلند، برزیل و نروژ به آن رأی ممتنع دادند. چرا روسیه و چین در همراهی با آمریکا به این قطعنامه رأی مثبت دادند؟

۲ مارس ۲۰۲۲، ایران در مجمع عمومی سازمان ملل به قطعنامه‌ی تدوین شده توسط آمریکا در خصوص محکومیت حمله‌ی نظامی روسیه به اوکراین، قطعنامه‌ای که متنی مشابه همان چیزی داشت که در ۲۵ فوریه در شورای امنیت به رأی گذاشته شده بود و توسط روسیه و تو شده بود، رأی ممتنع داد. ایران در حالی رأی ممتنع می‌داد که تحت تحریم‌های شدید آمریکا قرار داشت و در سالیان اخیر، حرکت خصمانه‌ای نبود که واشنگتن علیه این کشور انجام نداده باشد. چرا ایران در حالی که تلاش آمریکا برای زمین گیر کردن روسیه در اوکراین، می‌تواند مقدمه‌ای برای تهاجم بیشتر امپریالیسم آمریکا به کشورهای خارج از مدار آن در آینده باشد، به این قطعنامه رأی ممتنع داد؟

به فهرست فوق می‌توان بی‌شمار موارد دیگر اضافه کرد؛ از این که دولت‌های روسیه و چین در هر دو دور تحریم‌های شدید ایران (چه در اوایل دهه‌ی ۱۳۹۰ شمسی و چه بعد از سال ۱۳۹۷)، همکاری راهبردی موثری با دولت ایران جهت خنثی‌سازی نظام تحریمی آمریکا انجام ندادند تا این که بعد از حصول برجام در سال ۱۳۹۴، دولت ایران گمان کرد که سیل سرمایه‌های غربی، ژاپنی و کره‌ای به ایران سرازیر می‌شود و هیچ تلاش راهبردی برای شراکت اقتصادی درازمدت با چین و روسیه انجام نداد. مواردی هم که تحت عنوان «چرخش به شرق» یا «منطقه‌گرایی» یا «اتحاد ایران، چین و روسیه در برابر آمریکا» از سوی طیف‌هایی در دولت ایران مطرح شد، هیچ‌وقت رنگ واقعیت به خود نگرفت و هیچ نشانه‌ای در دست نیست که در آینده‌ی نزدیک، رنگ واقعیت به خود بگیرد.

در واقع، سوال این است که دلیل دیپلماسی فرصت طلبانه‌ی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا چیست، با این که این فرصت طلبی‌ها در درازمدت و به لحاظ راهبردی، با توجه به برنامه‌های تهاجمی امپریالیسم آمریکا، ممکن است خطرات بزرگی برای این کشورها به

همراه داشته باشد. سیاست خارجی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا، گرفتار نوعی کوتاه‌مدت‌گرایی است. این کوتاه‌مدت‌گرایی باعث انزوای عملی کشورهایی که تحت تهاجم آمریکا هستند، شده و فضایی را ایجاد کرده تا هر بار دولت آمریکا، تهاجم‌هایی با ابعاد گسترده‌تر را به پیش ببرد. همکاری دولت‌های عمده‌ی خارج از مدار آمریکا در مقابل تهاجم امپریالیستی واشنگتن، زمانی روی داده که این تهاجم یکی از مناطق نفوذ مشترک این دولت‌ها را هدف قرار داده باشد یا خطری فوری و قریب‌الوقوع را برای منافع حیاتی این دولت‌ها به همراه داشته باشد: مثل مورد جنگ سوریه که ایران و روسیه به دلیل صیانت از منافع حیاتی خود به مقابله با تهاجم آمریکا پرداختند. خارج از این حالت، خارج از منافع حیاتی فوری، دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا در مقابل تهاجمات امپریالیستی آمریکا، معمولاً به لفاظی‌های صرف یا نهایتاً اقدامات تاکتیکی کوچک و به‌لحاظ راهبردی غیرموثر، بسنده می‌کنند و برخی اوقات حتی مثل موارد ذکرشده، عملاً مهر تأیید بر تهاجم آمریکا می‌کوبند یا حتی آمریکا با انجام معامله‌ای تاکتیکی، همراهی آن‌ها را می‌خرد.

این کوتاه‌مدت‌گرایی و فرصت‌طلبی را معمولاً دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا با عناوینی نظیر «عمل‌گرایی»، «واقع‌گرایی سیاسی»، «سیاست خارجی غیرایدئولوژیک»، «انعطاف حداکثری در راستای تأمین منافع ملی» و غیره نام‌گذاری می‌کنند. آن‌ها با این عناوین، سیاست خارجی فرصت‌طلبانه که می‌تواند خطر راهبردی بزرگی برای آنان به همراه داشته باشد و آنان را در مقابل تهاجم آمریکا آسیب‌پذیرتر سازد، توجیه، «تئوریزه» و تقدیس می‌کنند و از آن یک ایدئولوژی می‌سازند. نتیجه‌ی کلان این ایدئولوژی، چیزی جز ایجاد فضای بیشتر برای تهاجم‌های امپریالیستی آمریکا نیست. هر سیاست‌مدار مغزفندقی در این کشورها معمولاً این جمله‌ی کلیشه‌ای ورد زبان‌اش است که «در سیاست، دوست و دشمن دائمی وجود ندارد و تنها منافع دائمی وجود دارد». این هُرُهری مذهبی همان چیزی است که به لحاظ راهبردی، به نفع امپریالیسم آمریکا عمل می‌کند.

به بیان کوتاه، در حالی که تهاجم امپریالیستی آمریکا ابعاد و شدت گسترده‌تری به خود گرفته است، دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا، هیچ راهبرد کلانی برای مقابله با این تهاجم ندارند. در فقدان راهبرد کلان، وقتی یک دولت خارج از مدار آمریکا تحت تهاجم آمریکا با هدف مهار/استحاله/تغییر «رژیم» قرار می‌گیرد، در موقعیت انزوایی واقع می‌شود که به‌تنهایی باید با تبعات تهاجم آمریکا مقابله کند و سایر دولت‌های خارج از مدار آمریکا، اگر منافع حیاتی آن‌ها به‌صورت فوری و روزمره در خطر نباشد، هیچ کمک راهبردی به دولت تحت تهاجم ارائه نمی‌کنند. در مقابل تهاجم به یک دولت خارج از مدار آمریکا، واکنش سایر دولت‌های عمده‌ی خارج از مدار آمریکا، فرصت‌طلبی کوتاه‌مدت‌گرایانه یا اصطلاحاً سیاست عمل‌گرایانه با تمام خطرات راهبردی و طولانی‌مدت آن است. علت و ریشه‌ی این فرصت‌طلبی را کجا باید جستجو کرد؟

فقدان بلوک قدرت جهانی خارج از مدار آمریکا

ریشه‌ی سیاست خارجیِ فرصت‌طلبانه‌ی دولت‌های خارج از مدار آمریکا را باید در عبارت فوق جستجو کرد. در مقیاس جهانی، هیچ بلوک قدرتی در مقابل امپریالیسم آمریکا وجود ندارد. دولت‌های خارج از مدار آمریکا، قدرت خود را در یک بلوک قدرت در مقیاس جهانی سامان نداده‌اند؛ چون چنین بلوک قدرتی وجود ندارد، هیچ اصل تنظیمی کلانِ مشترکی بر سیاست بین‌المللی آن‌ها حاکم نیست و لذا نمی‌توانند یک راهبرد کلان دسته‌جمعی برای مقابله با تهاجم امپریالیسم آمریکا داشته باشند. هیچ بلوک قدرتی در مقیاس جهانی در مقابل آمریکا وجود ندارد که دولت‌های خارج از مدار آمریکا را برای پیگیری یک راهبرد کلان برای مقابله با تهاجم آمریکا، قانع کند یا پیگیری چنین راهبرد کلانی را به این دولت‌ها در برخی موارد تحمیل نماید. فقدان بلوک قدرت جهانی در مقابل امپریالیسم آمریکا به

فقدان راهبرد کلانِ مقابله با تهاجمات امپریالیسم آمریکا منجر شده و ریشه‌ی فرصت‌طلبی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا است.

در فضایی که هیچ بلوک قدرتی در مقیاس جهانی در مقابل امپریالیسم آمریکا وجود ندارد، همه‌ی صحبت‌ها در مورد «افول آمریکا»، چیزی جز خُزعباتِ محض نیست. در واقع، نه تنها چنین بلوک قدرتی وجود ندارد، بلکه نشانه‌ای از آغاز شکل‌گیری چنین بلوک قدرتی نیز وجود ندارد. الگوی کلانِ سیاست خارجی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا در مقابل تهاجمات شدید آمریکا، همان ایدئولوژیِ هُره‌ری‌مذهبانهِی «تقبیحِ تمام ایدئولوژی‌ها»، همان عمل‌گرایی به لحاظ راهبردیِ کودن‌منشانه و حاکی از ضعفِ قدرت و همان واقع‌گراییِ سیاسیِ تلویحاً حاکی از تصدیقِ قدرتِ جهانی آمریکا است. دولت‌های عمده‌ی خارج از مدار آمریکا وقتی تحت تهاجم آمریکا قرار می‌گیرند، مُنفرداً و به‌تنهایی در مقابل این تهاجم ایستادگی می‌کنند: این ایستادگیِ فردی آن‌ها، در واقع، ایستادگی در مقابل یک تهاجم خاص آمریکا (تهاجم آمریکا علیه خودشان) و در واقع ایستادگی علیه برخی **مصادق‌های** تهاجم آمریکا است، و ایستادگی در مقابل **اصلِ** تهاجم آمریکا علیه تمام دولت‌های خارج از مدار آمریکا نیست. ریشه‌ی این که این دولت‌ها علیه اصلِ تهاجم امپریالیسم آمریکا ایستادگی نمی‌کنند نیز همان‌طور که گفتیم فقدان بلوک قدرت جهانی خارج از مدار آمریکا است.

آشفته‌گی ارتباطی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا وقتی آشکارتر می‌شود که معماریِ امپریالیسم آمریکا و بلوک قدرت ایجادشده توسط امپریالیسم آمریکا را مدنظر قرار دهیم. معماریِ امپریالیستی یا بلوک قدرت ایجادشده توسط آمریکا مبتنی بر شش ضلع است:

۲- برای بحث بیشتر در موردِ الگوی «افول آمریکا» رجوع کنید به نوشته علی‌امیرالیسم آمریکا و افولِ گِری؛ ریشه و پله‌ی جنگِ اوکراین؛ و قدرت‌گیرِ خطِ لبه‌ی شش‌پاره‌ی هدوگِ الگوی افول آمریکا

۱- قدرت دلار یا هژمونی پولی و مالی آمریکا: امپریالیسم آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم یک نظام پولی در دنیا ایجاد کرده که در آن دلار نقش هژمون را ایفاء می‌کند. دلاریزه شدن نظام مالی جهانی و ایفای نقش دلار به عنوان ارز ذخیره‌ی جهانی به امپریالیسم آمریکا قدرت بی‌سابقه‌ای را اعطاء کرده است: آمریکا می‌تواند بازپرداخت بدهی‌های خود، بازپرداخت و لخرجی‌های خود و مخارج سنگین نظامی‌اش در جای‌جای جهان را نه با دارایی‌های ملموس فیزیکی یا با طلا انجام دهد، بلکه می‌تواند آن را با چاپ کاغذ (دلار کاغذی) یا نمایش عددی در کامپیوتر (حساب بانکی طلبکاران) انجام دهد. علاوه بر این، دلاریزه شدن نظام مالی بین‌المللی به آمریکا این قدرت را داده تا هر دولتی را که می‌خواهد تحریم کند. آمریکا هم هزینه‌ی میلیتاریسم و جنگ‌هایش را با چاپ یا خلق دلار و صادرات تورم می‌دهد و هم از سیطره‌ی دلار برای تحریم به عنوان ابزاری برای مهار/استحاله/تغییر «رژیم» استفاده می‌کند. از سال ۱۹۷۱ که دولت نیکسون، نظام تثبیت دلار-طلا را به صورت یکجانبه و از پیش اعلام نشده کنار گذاشت، «پنجره‌ی طلا» را بست و تبدیل دلار موجود در دست سایر کشورها به طلا را متوقف ساخت، این اقدام یکجانبه‌ی آمریکا نه تنها به تضعیف جایگاه دلار منجر نشد، بلکه سیطره‌ی دلار بر جهان سرمایه‌داری را افزایش داد.

۲- قدرت نظامی آمریکا: بالاترین بودجه‌ی نظامی در دنیا (غیرقابل مقایسه با دولت‌های دیگر)؛ بیشترین تعداد نیرو و پایگاه‌های نظامی در سایر کشورها، ناتو و...

۳- قدرت اتحادسازی: امپریالیسم آمریکا بزرگ‌ترین نظام اتحاد بین‌الدولی در طول تاریخ را شکل داده است. این نظام اتحاد که اتحادیه اروپا، انگلیس، ژاپن، کره‌ی جنوبی، عربستان سعودی، اسرائیل، استرالیا و بسیاری از دولت‌های دیگر را دربر می‌گیرد، یکی از پایه‌های امپریالیسم آمریکا است و واشنگتن در تثبیت و تقویت هژمونی خود با این نظام اتحاد متوسل شده و متوسل می‌شود. این نظام اتحاد به هیچ‌وجه ریشه در به اصطلاح

«همکاری تاریخی سنتی» دول غربی ندارد؛ تاریخ غرب و اروپا بیش از این که مصداق چنین «همکاری ای» باشد، مصداق تنازع و جنگ‌هایی است که دو جنگ جهانی نمونه‌ای از آن‌ها است؛ این نظام، تحت هژمونی آمریکا اساساً بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد شده و یک برساخته‌ی کاملاً معاصر است.

۴- قدرت اقتصادی: آمریکا اگرچه در حوزه‌ی اقتصادی، رقاباتی دارد، اما همچنان اقتصاد این کشور یک اقتصاد قدرتمند است و در برخی صنایع حساس نظیر صنعت نیم‌رسانا و فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات دارای هژمونی است و در برخی صنایع نظیر نفت، گاز و پتروشیمی قدرت این کشور افزایش شدیدی را در سالیان اخیر تجربه کرده است (آمریکا بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی گاز طبیعی در دنیا است و از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۲۱، تولید گاز طبیعی این کشور حدود ۹۱ درصد افزایش یافته است. آمریکا بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی نفت خام دنیا است و از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۹، تولید نفت خام ایران کشور ۱۴۶ درصد، حدوداً معادل تولید فعلی مجموع ایران، عراق و ونزوئلا، افزایش یافت).

۵- قدرت نهادی بین‌المللی: صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، سازمان ملل، شورای امنیت سازمان ملل، دیوان کیفری بین‌المللی، اف‌ای‌تی‌اف یا گروه ویژه‌ی اقدام مالی، سازمان بهداشت جهانی و ... همه نهادهایی هستند که هژمونی آمریکا از طریق آن‌ها ساری و جاری می‌شود. زمانی نماینده‌ی شوروی در کنفرانس برتون وودز به‌درستی نهادهای برآمده از این کنفرانس (صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) را «شعبه‌هایی از وال استریت» خطاب کرده بود.

۶- قدرت ایدئولوژیک: کوبیدن بر طبل انواع و اقسام ایدئولوژی‌ها به فراخور منافع دولت امپریالیستی آمریکا از «حقوق بشر» و «آزادی اجتماعات» و «لیبرال دموکراسی» و «تجارت آزاد» گرفته تا «حق تعیین سرنوشت» و «دفاع مشروع» و «تقدیس مالکیت و نظم» و «آزادی کشتیرانی» و غیره؛ و در کنار آن، بمباران ایدئولوژیک با بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین رسانه‌ها،

اندیشکده‌ها و دانشگاه‌هایی که «رویای آمریکایی» و «دنایای آزاد» را ترویج می‌کنند، و بالاخره هالیوود! این‌ها همه بخشی از ماشین عظیم تولید و ترویج ایدئولوژی توسط دولت آمریکا است.

شش ضلع فوق، معماری امپریالیسم آمریکا و بلوک قدرت تحت رهبری آمریکا را می‌سازد. حال سوال این است که دولت‌های خارج از مدار آمریکا، چه سازه‌ی قدرتی در مقیاس جهانی که قابل مقایسه با این شش ضلعی قدرت باشد، شکل داده‌اند؟ جواب مشخص است، هیچ سازه‌ی قدرتی. چون هیچ سازه یا بلوک قدرتی در مقیاس جهانی در مقابل امپریالیسم آمریکا وجود ندارد، واکنش سایر دولت‌های عمده‌ی سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا، در مقابل اصلِ تهاجم آمریکا، فرصت‌طلبی کوتاه‌مدت‌گرایانه یا اصطلاحاً سیاست عمل‌گرایانه با تمام خطرات راهبردی و طولانی‌مدت آن است. فقدان این سازه و بلوک قدرت را اگر درک کنیم، اولاً به ریشه‌های فرصت‌طلبی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا پی خواهیم برد و ثانیاً بادِ هوا بودنِ «نظریاتی» که انگاره‌ی «افول آمریکا» را تبلیغ می‌کنند، بر ما روشن خواهد شد.

۱۸ اسفند ۱۴۰۰